

کتابک



قیمت‌رسانی

بقلم آقای محی‌الدین خان (انیس)

بیان و اقتراح

خطرهای ترجمه و جگر خونیهایی آن

وقتی بود (در ابتدای نویسنده‌گی) اثری در عربی میخواندم ، نشئه فهمیدن مطلب مرا میگرفت زیرا مقاصد آنرا میفهمیدم ، ازینرو ذوق و شوق حتی حرص و ادا رم میساخت که آنرا در ذخایر مطبوعات وطن بیفزایم یعنی ترجمه کنم . - و البته که این کار آسانی بنظرم مینمود (آنوقت) چه نکته عمده در ترجمه کردن اینرا میدانستم که اهل فهمیدن مطلب باشم ، میانند فهماندن که اشکالی ندارد ، و بالفعل با همین نظریه :

ترجمه کرده رفتم ، یعنی اولاً فهمیدم و بعد ازان فهمانده رفتم ، و مبالغه نیست که خوب فهمیده بودم و بهتر ازان فهمانده بودم . و البته که خواننده مرا باید کامران و سعادتمند بشمارد زیرا خواهد گفت آرزوی داشتی و نابل گشتی ، ولی اینک راز و قصه ترجمانیهای خود را فاش میکنم تا دیده شود در ترجمه بچه ناکامی و خود کاوی مبتلا گردیدم . -

گفتم و قتیکه اهمیت ترجمانرا فهمیده بودم یا شوق آنرا کرده بودم بعد از سنجشها و تیارهای زیادی چنین گمان کردم که نکته عمده در ترجمه کردن داشتن اهلیت فهمیدن مطلب میباشد و آخرین استثنائیکه برای فهمیدن مترجم دادم همینکه بیشتر ورسیده تر باشد، و چقدر این سنجش من ناقص بود که این نقص ان بعد از چند ترجمه برایم معلوم شد که داشتن اهلیت فهمیدن مطلب تنها نکته عمده در ترجمانی نیست بلکه عمده یا عمده ترهای دیگر است اگر مترجم آنها را ملتفت نشد خطاهایکه اثرشان در محیط دایمیست مرتکب شده میباشد، و از همان وقت بود که از ترجمه کردن مطالب علمی که مقصود ما ازین بحث است توبه کردم، بلکه از همان وقت بود که بیلابی خرد کاوی ها گرفتار شدم زیرا از يك طرف هراتر خوبرا که مطالعه میکردم گویا حلقه بر ارمان های که در ترجمه داشتم میافزود، از طرف دیگر میدیدم: اگر ترجمه کنم بجای خدمت مطبوعات ضرر بآن کردنی هستم و بجای تئور ذهنیت عمومی تشویش انرا نیز سبب میشوم، آهم چنین ضرر و چنین تشویشیکه تنها ضمیرم از آن آگاه میباشد و چقدر سوزش و خراش دارد غلطیکه تنها ضمیرم از آن آگاه باشد، و این حال هر بیچاره ایست که اسرار و خطرهای ترجمه را فهمیده باشد.

زیرا:

تطبیق دادن الفاظ بالفاظ و یا الفاظ بتعبیر و یا تعبیر بالفاظ و تعبیر بتعبیر بارها مشکلات از عملیه تاجر و صراف ایستکه پول را بیول و یا مال را بیول تبدیل میدهد، و اگر همچنینیکه اندک اهمال و مغالطه کاری تاجر و صراف آنها را بدروازه های محاکم میکشاند نیز معمول میباشد که ترجمانرا در مقابل تطبیقانش اگر غلط بود محاکمه کنند و منهم خدا نا کرده بترجمه کردن دوام میدادم حتی بود که در هر ترجمه خود بارها محبسرا زیارت میکردم و که داند که شاید مجازات من بارها از آن تاجر اهمال کار سنگین تر میباشد زیرا تجاوز او در حق يك نفر و یا چندی خواهد بود، اما تجاوز من در حق يك جامعه با تمام آن تمام میشود.

شکر که چنین مسئولیتی نیست؟ ... یا اینکه کاشکه میبود؟ ...

زیرا سر بخود تطبیق دادن گویا در زبان جامعه تصرف کردنست، بارها میشود، بلکه همیشه میشود حتی امکان ندارد نشود که پیشروی يك لفظ و یا تعبیری واقع شود که

مقابل ندارد. آنوقت چه کند لغت نوی بتراشد؟ ... فرض کنیم تراشیدن بازي رواج بگیرد افسانه زبان بکجا خواهد کشید؟ یا اینکه لغتی قریب آن تطبیق بدهد. آنوقت حدود معانی لغات بکجا خواهد رسید؟ و یا اینکه عین آنرا استعمال کند که علاوه بر ضررهای معلومش این گناهی کمتر از تحقیر عصیت و یا انکار قومیت نیست.

حقا که گیر آمدن ترجمان در چنین مشکله همان حالستکه عموم ما در بحالیش مینامند، زیرا هر کدام این طریقهها را که استعمال کرد گویا تصرفی در يك زبان عمده محیط خود کرد، و باز خطر در اینجاستکه هر که ترجمه کند باید این تصرفات را کند.

اما طریقه توضیح دادن در حاشیه اگر چه یگانه چاره پیشروی ترجمان غمخوار و امین میباشد، ولی اینرا نباید چاره نامید، زیرا وقتیکه خود لغت را در متن آوردیم گویا در زبان دخیلش ساختیم، آنوقت يك عیش اینکه چاره زبان نشد، باز چقدر دخیل، و از چند زبان دخیل، و برای يك لغت چند دخیل باشد. و ما که دخیل بسازیم باید خصوصیات طرز تهییر و آرای خود را مراعات کنیم. والا اگر این قید نمیبود مسئله چندان اشکالی نداشت. بلکه استقلال زبانها وجود نمیداشت.

گویا چقدر مشکل حتی خطرناک است ترجمه کردن، که این راهم باید یکی از اسرار حیاتی بشماریم که هر خوب باندازه خوبی آن مشکل رس باشد، و در ترجمانی یکی از عمده ترین اشکالات آن همین سه فقره میباشد. که عبارت از دخیل - ختن لغت و تراشیدن لغت و تطبیق دادن آن باشد، و ما که کلمه لغت را یاد میکنیم اینرا هم باید مد تصور بگیریم که يك کلمه یا لغت علاوه بشئون معیشتی جامعه و طرز تفکیر آن و سلیقه آن خصوصاً علاوه بطرز ادای دیروز و امروز و فردای جامعه دارد.

حال جایش آمد که پرسیم: آیا يك نفر و لو عالم باشد یعنی اهلیت فهمیدن مطالب را داشته باشد تنهایك ذهن خودش میتواند این همه علاقهها و تماس های لغت را رعایت و ملاحظه بنماید و اگر احیاناً بحکم اینکه جزء جامعه است موفق شد و چنین تصرفات عمده و مهم آزاد روان مانند یعنی هر کس سر بخود تراشید و سر بخود تطبیق داد و سر بخود دخیل ساخت آیا مطمئن بوده میتوانیم که دو حصه زبان مکررات نگردد جواب این هر دو سوال نفی است و حاجت بدلیل ندارد مخصوصاً وقتیکه اندازه لغتها بیکه برای تعبیر کردن از علوم بکار داریم

هم تصور کنیم باز علاوه بر این همه اگر اینرا هم ملاحظه کنیم که معین شدن حدود و معانی لغات در يك محیط بیشتر مربوط ترویج است تا معانی آنها از راه الفت یافتن مردم در اذهانشان جانشین گردد، آنوقت اینرا هم باید مدقّقن باشیم که همه زحمات فردیکه امروز مترجمهای ما میکشند عبث رفته ویرود، زیرا هر تطبیق و یا تراشیدنیکه میکنند جایجا میباید و هیچ حرکتی در اطراف ترویج آنها نمیشود، تا اینکه رون کواسه ها بیاید و حیران بمانند که خلطهای امروز را چاره نمایند و یا اینکه برای او لادهای خود راه احتیاط و نوبکشند و هم مین رقم تا وقتیکه باشد پشت بمستقبل و دست بطرف اصلاح ماضی روان خواهیم ماند، که منشا عمده این فلاکت و خطرها تنها ترجمه خواهد بود، باز این فقره که ذکر گردید بگانه مشکله ترجمانی نیست، بلکه:

مشکلات بسیار دماغ گذار دیگر است که پیشروی مترجم میآید مثلا اگر در مقابل يك لغتی واقع شود که حدود و معانی اصلی آن غیر از معانی باشد که در محاورات عموم یا عوام رایج است. يك کلمه و خیال، را مثال میآرم: که چندین معنی نقیض دارد اول در محاورات عموم بجای گمان استعمال میشود، چنانچه عوض گمان میکنم خیال میکنم میگویند. باز معنی نقیض دیگری دارد که برای تصمیم و خواهش نیز کلمه خیال استعمال میشود چنانچه و خیال دارم فلانه کار را بکنم، باز معنی دیگری نقیض این هر دو دارد که کار ناشد را و خیال، مینامند در حالیکه معنی و کتابی، یعنی صحیح آن نه آن و نه اون و نه این است بلکه قوه از قوه های نفسی است که باغریز و میل علاقه مندتر از دیگر قوا میباشد همچنین کلمه شخصیت در عرف عموم معنی و مفهوم حیثیت و مقامرا دارد در حالیکه در اصطلاح علمی مراد از شخصیت همان صفات خصوصی و میزات يك فرد انسان است که او را از دیگران بشنا ساند و یا سوا بسازد، ولی گمان نرود که مقصود من از ذکر کردن این مثالها اشاره بضرورت تعدیل دادن معانی لغات در نزد عموم میباشد مخصوصا بعد از اینکه میراثی گردید، که تبدیل دادن آن کمتر از تغیر دادن خوی مشکل نیست بلکه تنها مطلبرا من حیث بحث خود میگیرم که این چنین کلمات - که بسیار زیاد است - از مشکلاتیست که وقت و دماغ و مهارت ترجمانرا صرف میکند، و یا افلا او را مجبور میسازد که علاوه بر اصل مطلب مداخلات تحدیدی زیادی در موضوع کرده

برود، تا نگذارد ذهن مطالعرا در وقت هضم کردن مطلب بسبب تناقضات عرفی معانی لغت مشوش گردد.

همچنین مشکلات را زین و ازان است اگر ترکیب کلمات جمله "یک مطلب با طرز تعبیر و ادای متداول مختلف واقع شود یعنی همان موقعی که اگر مترجم رعایت ترکیب کلمات را از حیث اقتضای معنای اصل مطلب نمود با طرز ادا و تعبیر معمول نقیض واقع گردد و اگر بالعکس طرز تعبیر را رعایت کرد از اصل مطلب منحرف شود و این هم یکی از عمده های مشکلات، بلکه همان جایستکه مترجم دست و پاچه شود و هر قدر که امانت کار بود همان قدر پریشانی او زیاد خواهد بود، و چون مثالهای تطبیقی مفصلی بکار دارد لذا برای آتی میگذاریم.

اما مشکله که هم علاوه بر دماغ گدازي جگر خون میسازد همانا مسئله مانوسی و نامانوسی بحث میباشد؛ مخصوصا در قسمت هایکه موضوع عبارت از (یک نظریه علمی باشد) آنوقت حتمیستکه خواننده ابتدا ثباتی از نظریه یاد داشته باشد و الاحتمی میشود مترجمیکه اخلاص بوظیفه و خوراندن دارد:

تمهیداتی در سر مطلب و یا که در اثنای ترکیب عبارت و تعبیر مهارتهای فنی تحریر خراج کند که در عین ترجمه همان مبادی را نیز در ذهن خواننده تزریق کرده باشد. اما چه مقدمه و چه مهارت و چه تعبیر که غیر از خودش کسی از زحمت و اخلاص و مهارت او آمده نتواند، زیرا این مقدمه و مهارت تعبیر باید باندازه مسبوك باشد که سابقه دار همان علم را ملول و بی سابقه آنرا محروم نگرداند، در عین زمان ؟؟؟ حرمت و حقوق صاحب نظریه را که ابتدا ثبات خود را در کلیات او گت کرد نیست داشته باشد تا چنین نشود که همان کلیات او باین گت کردنها جزئیات گردد، اینا اگر ترجمه میکنند. والا ؟؟؟ حیف نام و حیف وقت و حیف زحمت چاپ و چاپگر حتی حیف پول خواننده.

که ازین قبیل اشکالات عمده دیگر بسیار زیاد است که تفصیل آنها قصه را کشال میکند، لذا تنها باین قدر که ذکر کردید اکتفا کرده میگوئیم که چیزیکه مارا و ادار برسم کردن این مشکلات و جگر خونیها کردید اینستکه:

تا دیروز جنبه عمده مطبوعات مارا تالیف اشغال کرده بود خواه کتاب خواه مقاله

خواه دیگر باشد ازینرو محور و محتویات مطبوعات ما ادبیات میبود - آنهم تالیف
 بعبارت واضحتر صفحات مطبوعات عبارت از آئینه مشاعر فردی یکدیگر ما بود ، نه پر از
 غذا های ذهنی که اساس اول است در مطبوعات ولی امروز که حکومت برای تغذیت ذهنی
 هم وسایل وهم بازو دراز کرد و محررین بمقتضای این توجه طبیعی بود که سرکار یابند
 و یا افلا بفهمند که مانعی نیست اینک حرکت محسوسی در مطبوعات میبینیم مخصوصاً ترجمه مفید
 بنا دارد مقام لایق خود را در مطبوعات بگیرد ، و این چقدر علامت نیک بختیست ، بلکه
 چقدر تفاوت بین این هر دوست

و راستیکه فرق بزرگ است بین صفحاتی که نویسنده تنها ، مشاعر ، و منطق ، خود را
 ذخیره گرفته از اولش بما یک تماشا ؛ و از دوش نصاب ابتدائی برای یک محیط مکمل که
 هر فردش از پدر و مادر و از استاد و واعظ و حتی از منطق خورد هم شنیده باشد قطار کند ،
 بالمقابل همان صفحاتی که نویسنده نه تنها مشاعر و منطق شخصی خود را بلکه علم ، پیش کند ،
 منتجات و غوطه کاریهای حیرت آور عقلیت بشر را در رازها و ناحیه های حیات آینه وار
 نشان بدهد . بلی تفاوت بزرگ است بین آن صفحه دیروز و این صفحه امروز مطبوعات .
 و البته که من در اینجا محتاج بیان یا اثبات کردن منافع و یا ضرورت ترجمه نمیباشم
 زیرا همین دلیل کافیست که ما بتهنایی تمام علوم بشریت را سر بخورد و سر از نو کشف و ایجاد و اختراع
 کرده نمیتوانیم بلکه ملتی نیستیم بتهنایی کرده باشد ؛ بلکه اینرا هم بگوئیم که اگر بسن رشد
 رسیدن عبارت از حلقه انتقال است که بجز از عقلیت خانوادگی برآمده شریک یار اداری عقلیت
 جامعه خود میشود ، نیز برشد رسیدن اجتماعی عبارت از شریک و دارا شدن عقلیت بشری
 میباشد و این کافیست که مقام ترجمه را در مقام اول اقدامات ما بگذارد ، و کمترین صفتش
 همینرا بدانیم که ما را شریک عقلیت و طرز تفکر بشر ساخته میتواند ، اما استثنا و بهتر شدن
 از همه اگر چه حرف مزه دار و آرزوی خویست که طبیعی همه کس دارد ، ولی این شده
 نمیتواند تا اولاً همه چیزیکه دیگران دارند پیدا نکنیم و یکنانه راه نزدیک آن نقل علوم و معارف
 بشریست ، یعنی ترجمه ، آنهم صحیح ترجمه ، و مفیدتر ترجمه باشد .

ولی بد بختانه قراریکه در این مشروح مختصر آیین یافت دیدیم که این مهمترین احتیاجات ما
 که عبارت از ترجمه ، باشد آنقدر مشکلات دارد که قریب ناممکن گردیده است و یا افلا بسیار

خطرناك می باشد و اگر کم از کم برای تراشیدن لغات و تطبیق لغات و یا گرفتن لغات و لو بحد امکان باشد يك ترتیب و چاره نگذاریم آنوقت نتیجه یکی از دو حالت : یا اینکه هر که اهلیت ترجمه را دارد دست بسته بنشینند . یا اینکه ترجمه کند و زبانرا در خلط و خبط و هرج و مرج خطرناك بیاندازد بلکه قصه بجای بکشد که ترکیب دادن عبارت خواه در نوشتن و یا حرف زدن و نطق باشد از ترتیب دادن موضوع مشکلتر گردد یا اینکه خواندن و فهمیدن يك اثر كوچك اگر چه مقاله خردتر ك باشد از برابر کردن يك قاب بزنج که کشیدن نابرنجها وقت و حوصله فراختر از پختنش بکار دارد . و این کم مصیبت نیست .

پس چه باید کرد ؟

آیا منتظر اكا دیمی علوم و لغات بمانیم ؟ ... ولی تا آنوقت چه خواهد شد ؟ این اكا دیمیرا مجبور کنیم همیشه پشت به مستقل و دوستش باصلاح ماضی روان بماند ؟ ... بعقیده من میتوانیم که يك حوصله و قاعده بسیط تا يك اندازه زیاد این مصیبترا تلافی کنیم اینك بعد از سالهای دراز که در ارمان ترجمه گذرا نیدم و اخیرا شدت همان ارمانها این چاره را بمن تلقین کرد اقتراحا تقدیم می کنم بلکه عملا نمونه های مختصر پیش کرده میروم زیرا من قایل نظریات صرف نمیشم و میدانم که چرت پشت . بیز غیر از کار عملی میدان است طریق من اینست که :

هر بحث عامیرا که ترجمه میکنم همیشه همان لغاتیرا که تطبیق میدهم و یا میتراشم و یا دخیل میسازم و سابقه نداشته باشد نیز لغاتیرا که در محاورات عمومی معانی نقیض دارد و همچنین مصطلحات علمی و نامانوسرا قبل از شروع بحث حاشیه مقدمه ئی آن قرار میدهم تا برای اینکه عملیات تصرفات که در زبان کردنی هستم قضیه مستقل و محسوس و برجسته باشد و برای اینکه همیشه وقت ترجمه کردن در مقابل این تصرفات خود را پیشروی يك امر مهم و عمده فهمیده باشم .

تا :

اولا برای ارباب نظر و علاقه مندان مستقبل زبان محیط فرصت خوبی داده باشم که هر لغت را در میدان خودش و حدود استعمالش تدقیق نموده نظریه تائید و تردید و یا اصلاح را

نشان بدهند و این معلومست که چنین تصرفات اگر در قطار عبارت باشد از نظر اهل بصیرت لشم تیر خواهد شد، زیرا بمقتضای بصیرت در وقت مطالعه کردن همیشه ده کلمه بیش مقصود را فهمیده میروند و درین ضمن همان تصرفات یا دست بازی ها که در زبان محیط کرده میباشم در جمله خواهند گذشت.

ثانیاً - اغلب مشکلات و جگر خونیهایی مترجم که بعضی آنها را ذکر کردم باین وسیله چاره کرده میباشم مخصوصاً همان مشکله که هم دماغ کمداز و هم جگر خون کن است که عبارت از نامانوسی موضوع در ذهن خواننده باشد، زیرا این حاجت بتوضیح ندارد که مخصوصاً در مباحث علمی غالباً چنین است که لغات مصطلح علمی و یا مشکل بحث همیشه رکن و محور آن میباشد و یا اقل همین لغات مخصوص علم میباشد که سبب عمده تشویش مطلب در ذهن خواننده و نیز دست بندی مترجم گردد، زیرا در غالب احیان چنین یافتیم که این لغات همان ابتدائیات و یا اساسیاتی میباشد که مترجم آرزو دارد بلکه ضرور دارد که خواننده از آنها اطلاع داشته باشد لذا استعمال این طریق در عین زمان مسئله نامانوسی موضوع را علاج کرده میتواند و ذریعه خوبی برای تزریق همان مبادی که فهمیدن بحث دانستن آنها را لازم میداشته باشد شده میتواند، با ملاحظه اینکه طریق توضیح در حاشیه علاوه بر اینکه تمام این فائده هارا ندارد در عین زمان چون لغات علمی در غالب احیان توضیحشان چندین سطر لازم داشته میباشد لذا اگر در حاشیه توضیح داده شود حتماً سلسله هضم مطلب را بر ذهن خواننده مشوش میگرداند.

خلاصه اینکه در استعمال این طریق فوائد خیلی زیادی پیدا شده، میتواند که از تعریف کرده بهتر است تطبیق بدهیم در ثانی فوائد آنرا از خود این تطبیق معاینه کنیم.

ولي يك فلسفه صحیح عوام را نباید فراموش کنیم که از يك دست صدا نمیراید همچنین فایده این طریق مربوط باینست که تطبیقات و تصرفاتی که اگر من اعلان نمیکردم خود سرانه تطبیق داده میرفتم با دقت غور نموده نظریات خود را را جمع باصلاح و یا نائید آنها اظهار نمایند، و مرا از ارتکاب جرم تسمیم زبان و زبان را از تصرفات غلط و خطرناک من حمایت کنند.



شروع کار و علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
 بر مال جامع علوم انسانی

عابدقادر جلالت مآب والا حضرت سردار محمد عزیز خان وزیر مختار اعظمیت در برابن و عالیقدر جلالت مآب المر اعلیٰ انان
 والا حضرت سردار شاه و لیخان فاتح کابل و وزیر مختار اعظمیت در (باریس و بلیک و سوئیس) و عالیقدر جلالت مآب
 سردار محمد نعیم خان وزیر مختار اعظمیت در (روما) و عالیقدر جلالت مآب محمد نوروز خان سرمنشی اعظمیت مایونی - در موقع
 فرود آمدن ریل دراستانسہ و ملاقات با افتادہا و غیرہ اعزہ بمبئی .

و طبیعیست که من از غلطهای خود خجالت نباید بکشم زیرا اینهم بن کافیتست که سر بخود و بدون تعاون کاری نکردم و یا اینکه همین غلط من خواهد بود که فرصت صحیح کردن را بدیگران داد، اینک با این اقتراح خود ترجمه يك بحث پسیکو لوجی که از نقطه نظر اجتماعی و صحی نوشته شده است ترجمه میکنم و « علی الله الا تکال » .

لغات این بحث

« شخصیت » صفتهای خاص فرد است که او را از دیگران میثنا سازد ، در خود بحث از چندین جهت توضیح داده شد ، و باید ملتفت بود که با معانی که در محاورات عوام و عموم یعنی حیثیت و مقام استعمال میشود علاقه ندارد .

« روانی شعور » علمای نفس شعور را همانند جریان آب در سیم و فلزها یا در جریان آب در جوی تشبیه کرده اند چنانچه عریضا برای آن کلمه « تیار » را استعمال میکنند و هم رنگی از نزدیکی در بین صورت جریان برق در فلزها و در بین روانی شعور در جسم موجود است ، از قبیل اینکه برق در تمام جسم فلز منتشر میشود نیز شعور در تمام حصه های جسم سیرایت و حرکت بی هم متوالی دارد ، که شروع این حرکت روز بیداریش آن و تمام شدنش دم دم سرگت است ، که غیر از بعض عوارض مخصوص هیچ از روانی نمیباشد ، که ما برای این حرکت را یعنی شعور کلمه « روانی شعور » را مناسب یافته استعمال خواهیم کرد .

« اصلیت مخصوص فرد » « Origynality » مرادف کلمه شخصیت در معنی میباشد ، و در خود بحث تفصیل داده شد .

« اراده پخته » قوه اراده را هر فرد دارد ، ولی تفاوت مرتبه ای دارد ، اشخاصی باشند که تمایلات و خواستهات آنها بر اراده شان غالب و تسلط پوره را دارد و اگر چه عملیات و مشغولیتهای این قبیل افراد يك عالم بوالهوسی و تذبذب باشد باز هم آنها را بی اراده نمیتوان نامید ، ولی قسمت دیگریست که میتوانند بر تمایلات خود را در ترازوهای فکر و تجربه و قیاس بکنند ، و این علاقه بقوت وضعف ندارد یعنی میشود که اراده آن اول قویتر از دوم باشد اما فرق در این باشد که مجرد پیدا شدن میل بدون هیچ سنجش و یا بدون اینکه از تنفیذ آن جلو گرفته بتواند محکوم و تابع آن گردد اما این دوم بالعکس میتواند جلو گرفته نول کند ، عریضا آنرا « الاراده المتحرره » یعنی ازاد شده تعبیر کرده اند ولی نظر بچندین مناسبت برای تعبیر از آن « اراده پخته » را مناسبتر یافتیم یکی از آن مناسبتهاست که کلمه پخته در طرز تعبیر ماها برای چنین حالات سابقه دارد اما کلمه آزاد به لا قیدی نزدیکتر است .

« حیویت » از لغات است که باندازه معنی خود شیرینی هم دارد زیرا برای دلالت کردن از اندازه حیات در جسم استعمال میشود ، آدمی بینی زبون هر عضو او که حرکت کند گوئی محتاج مدد است حتی در حرف زدن گوئی برای شور دادن دهن محتاج کمک باشد ، دیگری باشد عکس آن در هر چیز بیدار حتی بیدار میسازد و میشود که این دو حالت بصحت و مرض علاقه نداشته باشد بینی شاید آن اول سالمتر از نو و این دوم مریضتر باشد ، علتش نیست غیر از اینکه حیات درین دوم بیشتر از اولت ، و اینست مراد از حیویت .

شخصیت

از جنبه فیزیولوژی

شخصیت چیست ؟

مسئله شخصیت در نزد علما از معنای مختلف فیه مانده است زیرا فهمیدن آن مربوط بفهمیدن نفس یا ذات میباشد ، که هنوز پیشروی علم مستور مانده است ، مثلا ولیم جیمس که از طرفداران استقلال ذات یا روح اند در تعریف شخصیت موضوع را بطرف روانی شعور برده میگوید همه یا مجموع تجربه های انسان که در مرحله روانی شعور خودش اثنای حیات میگیرد یکی شده احساسی را که « انا » و یا ذاتیت گویند پیدامیشود (Selfhood) که فلاسفه امروزی مانند میر نکتون ، برنکل ، باتیسون ، برادلی ، که حقیقت ذات یعنی وجود و استقلال آنرا قابل هستند ، و در بحثهای خیلی طولی این استقلال را ثابت میکنند و بفرقه های که هر کدام طرفدارانی دارد منتهی میشوند ، (این در باب تعریف شخصیت من حیث حقیقت یا ماهیت آن بود)

ولی از حیث یا جنبه اجتماعی و علامه لوران ، شخصیت را عبارت از صفات فردیت انسان میشناساند ، یعنی اصلیه مخصوص هر فرد (Originality) که از دیگرانش بشناساند ، پس از قرار این تعبیر گویا شخصیت تر عبارت از همان صفات توست که از دیگرانت بشناساند ، و صاحب شخصیت گفته شده ، نمیتوانی تا زمانیکه اسلوب و سبک خاص بخود نداشته باشی ، بعبارت دیگر اگر ادیب بودی ، قصد نه اینست که بنویسی یا بخوانی و اظهار رای یا تنقید کنی بلکه عمده در اینست که طرز تفکر و یا رنگ و اسلوب مخصوصی بخود داشته باشی که از دیگرانت بشناساند ، و این مراد از شخصیت تو خواهد بود ، همچنین اگر

يك سياسی يازعيم بزرگي باشی ، و گانديرا ، نونه ، طالب بگيريم ، ميبيديم كه طريق مخصوصی دارد و نيز در لوجی و در شكل و در چرخه خود خصيصيت وجدائی دارد ، حتی اخيرا در اختيار كردن طريق مردن خود خصيصيت وجدائی نشان داد (اين تپير ديگر برای فهماندن شخصيت از حيث و يا جنبه اجتماعی بود)

ولي مقصوديك درين بحث داريم فهماندن شخصيت از جنبه عملی آن میباشد ، از قرار نقطه نظريكه استاذ و ماريون ، شخصيترا دیده معرفی ميکند كه شخصيت مترادف اراده پخته میباشد همان اراده كه از قيد موانع و از تناضاتيكه در افق عقل با او مقابل شده ، مقيدش سازد ازاد شده باشد ، يسازد ، اراده كه بعد از سنجش و تدقيق و چندين فكر پخته و ازاد شده باشد اراده موزون بر يقين و آرام كه بطرف مقصود خود با اطمينان و عظمت برود ، اراده پخته نه تايلات و خواهشات زيرا خواهشات ابرهاي پريشان و ناآرام ميستند كه هميشه خادم و لازم غريزه ها ، پياشند ابرهايستند كه آسمان روح را مكد و يسازند بدون اينكه باران خيري از آنها ببارد .

اراده كه مرادف همان شخصيت است كه بيان يافت يعنی اراده بعد از اينكه انسان خود و قوت و عزت را شناخت پيدا شود ، اخيرا بگوئيم همان اراده كه مقصود مريپها میباشد ، و اعتماد گاه مدبرينست كه بخوانند ملت صحيح و نسل باعزم قوي و خلق متين تشكيل بدهند . اين چنين شخصيتهاي كه بيان يافت مييابد تربيه بدهيم . و اگر چه اينرا هم بايد اعتراف داشته باشيم كه موهبتهاي فرق الماده براي هر كس ميسر نيست يعنی هر كس نابعه شده نميتواند زيرا آنهاشعله هاي آسمانی و عطايه هي خداوند است كه افراد مخصوصيرا نصيب ميگردد ولي باينهمه تا يك اندازه از راه دقت و تهليل كردن عوامليكه شخصيتهاي قروئرا پيدا ميکند و فهميدن رازهاييكه موجب برجستگي آنها گرديده باشد و از طرف ديگر پيدا كردن اسباب كه شخصيترا زبون بسازد البته خواهيم توانست جنبه هاي پوشيده و نهاي نفس را بفهميم و باين ذريده در اعماق دور آن غوطه ور گرديده و گنجهاي نهانی آنرا بدست آريم آنوقت نفسهاي خود و ديگرانرا رفعت داده نساهاي قوي تر آباد كنيم .

كه در اين بحث از همان عوامل نفسی كه شخصيت قوی را پيدا كند تنها همان چيز برا كه

پهچت من علاقه دارد ذکر میکنم . و آن همینکه این اولادیکه دارای شخصیتهای قوی و برجسته میگرددند (و آنها را بنام نوابغ یاد میکنیم) مهمترین عامل برجسته گی همینستکه ایشان نفسیت خود و نفسیت دیگرانرا مقابله و تشخیص کرده و در زیر سایه اخلاص (۱) تمام و آزادی مطلق از غرور حقیقترا دریافته و بکراه منابع مناسبی برای رسیدن بکمال برای خود میگذارند ، و حقا که تشخیص کردن نفسیت خود از مشکلترین کارهاست زیرا بیشترین کسانیکه شخصیت عادی دارند بصفات خود مغرور و طرفدار میباشند ، باین سبب بیک حالت مانده هیچ از آن حالتیکه دارند بهتر نمیشوند بالعکس این دیگر هایکه قابل نبوغ اند ، در نفس خرد غوطه ور شده جوهر های آنها پالیده صیقل و درخشنده و چشم فریبش میسازند و در عین زمان بهترین همان جوهرها را بیشتر اعتنا و توجه مینمایند همچنانکه پرورش و توجه باغبانان بطرف نهال خوبتر باغش بیشتر است .

باز در همین حالیکه آنها گرفتار این صیقل کاری نفسیت خویش باشند و بطرف استئنا و کمال روان اثر این تفوق را از سیما ، و از حرف زدن ، و از اشاره ، و از رفتارشان ، واضح و روشن دریافته میتوانیم (بعبارت دیگر از حرکات و از قیافه آنها میفهمیم) .

و اگرچه تا کنون شناخته نشد که چگونه روح جسد را بنشانیم بلکه حقیقت و اسرار یا اصلیت آنها دلالت نماید چاپ میکند ، اما علی ای حال چیزی را که متیقن هستیم همینستکه حقیقت نفسیت مانه بذریعه بیانات و کلمات ما شناخته می شود بلکه بالعکس بیانات و کلمات برای پوشانیدن حقیقت باطنیست و یا اینکه از ما پیر شانند ، اما وقتیکه راه میرویم یا اشاره می کنیم و نیز حرکتی بیکه از ما بی اختیار سر میزند ، پوشیده ترین حقیقتهای باطنی خود را آشکار کرده میباشیم ، و خیلی بجا گفته است علامه و فانس ، که جسد آینه شخصیت میباشد و در کتاب نفیس خردش همه باریکیهای دریافت شخصیت را بذریعه جسم که آنرا آینه روح یا جسم نامیده

(۱) مراد از یاد کردن کلمه اخلاص در اینجا یک نکته عمده است که و آن همینکه هر کس نمیتواند نفس خود را تشخیص کند یا بآنکه خوب و خراب و مناسب و نامناسب غریزه ها و خوی ها و ملکات و عادات و دیگر قوای نفسی خود را بشناسد و اگر متوجه تشخیص کردن این حقیقتها نگردد کمترین ممکن است که بفریب خوی ها و عادات خود گرفتار نشود کوبا قرار نظریه صاحب این بحث افراد نابغه که حتی از هیچ مقامهای بالاتر از آنها عادی رسیده میتوانند و عالمها را گریخته یا محکوم خود میسازند ازین راهستکه در تشخیص نفسیت خود دچار و با مغلوب فریب آن نمیشوند یعنی تشخیص کرده میتوانند .

است بمانشان میدهد . پس :-

(رفتار) : يك شخص اندازه های اراده ، قوت ، حیویت ، و ضبط ، نفس که دارد بما نشان داده میتواند ، حتی پیشه و جنسیت او را نشان میدهد و این دلالتهای رفتار کمتر میشود که خطا بر آید ، مثلاً يك نفر عسکر پیشه را اگر چه از ملازمت خود جدا شده باشد از رفتارش شناخته میتوانیم که عسکر بود هر چند رفتار خود را بپوشاند یا تصنع کند ، ولی باین هم رفتار يك نفر اندازه قوه ذهنی او را نشان نمیدهد .

(صدا) بلندی یا پستی آن در فهمیدن شخصیت کسی نمیتواند ولی علمای امروزه در باب صدا تنها يك چیز را اعتنا داشته توجه ما را بآن ملتفت ساخته میکنند :

و اگر چه صدا بر جنسیت انسان دلالت کرده میتواند بحدی که اگر يك نفر در قوم دیگری همراهم گذرانیده زبان و لهجه آنها را هر قدر تفقید و یا در صدای خود ساختگی کند باز هم جنسیت او شناخته میشود ولی این بر شخصیت او دلالت نمیکند ، تنها يك چیز است در صدا که بر شخصیت انسان دلالت کند و آن عبارت از آهنگ یا نغمه موسیقی که در صدا است .

که آنرا (The timber instrumental sound of the speakers voice) مینامند . یعنی همچنینکه در موسیقی چندین آهنگ (tune) یکجا شد يك نغمه حزن آور یا سرور بخش تولید میکنند نیز اگر صدای اشخاص را با دقت گوش بگیریم و گوشهای خود را به دقت کردن در صداها بیاموزانیم آنوقت حکم ما نسبت به بیشتر کسان درست خواهد آمد مثلا از مدت نزدیک باشخصی معرفت پیدا کردم حرف زدنش با صدای گرفته را بروی آهنگ میباشد ، و وقتی که قانع ساختن مرا در يك امری ، نظیر داشته باشد آنوقت صدای او بمانند صدای فولاد خشك میشود و بطور بجزعی مبهم و خشك بود ، که من هیچ اطمینانی نسبت با وحس نمیکردم ازین وضعیت فوری حس کردم که شخصیت روح گرفته خشك ما نزد صدای خود دارد چنانچه پسان این گمان من یقین بر آمد ، با شخص دیگری معرفت پیدا کردم که صدای او آهنگ مس را شبیه بود چنانچه معامله او با دوستانش - با وجود تربیه ذهنی و وسعت علم - نیز آهنگ و خشونت مس را داشت ، با سومی معرفت پیدا کردم صدای پر شفقتی همچو نغمه نای داشت که بعد از معاشرت اندازه های رفت ، ذوق فن ، عشق و احساس جمال ، که در اعماق نفسش

کمین بود برایم اشکار گردید .

خلاصه اینکه بوزش کمی بدون خطا شخصیت مرد مرا از آننگ صندایشان در یافته میتوانیم .

(دستها) کتابی از استفان زویچ بحرستانی خواندم عنرا نش و ۲۴ ساعات در حیات یک زن بود ، که استدلال شخصیترا از دیدن دستها بخوبی نشان داده است بدون اینکه محتاج دیدن روی بشویم ، و من بیانات او را خیلی درست میدانم زیرا دست بر شخصیت صاحب خود در سه حالت دلالت کرده می تواند اول در حالت اشاره کردن . دوم در حالت قرار بودن ، سوم در حالت دست دادن ، (صافحه) حالت اول که عبارت از اشاره کردن باشد اندازه های عصبیت ، نزاکت ، و تربیه ذهنی را دلالت میکنند اما حالت دوم که عبارت از قرار بودن دست باشد مهمترین چیز در آن همان زاویه ایستکه بین کلکها (حال جمع بودنشان) بایند دست تشکیل میشود ، چه درین حال دستی بینی که شیه بدست شادی باشد ، دیگری بینی که شیه به پنجال پرنده های درنده باشد ، سومی یابی مجردیکه نظرت بدست بخورد همان آن اندازه سخت دلی که در فطرت صاحبش باشد و بدلت خطور کند ، دستی هم بینی که نجابت و اصلیت صاحب خود را دلالت کند .

اما حالت دوم که عبارت از دست دادن باشد ازینهم واضحتر دلالتها دارد ، یکی را بینی که از دل بتو دست میدهد و آن دیگری میگذارد که تو او را دست بدهی سومیرا گوئی که نیزه در دست تو پیش کرده باشد نه دستی ، دیگری پیدا شود که بزودی دست خود را از دست تو خلاص کند . . . پس این تماس بسیط دو دست در نزد کسینکه دقت کند ، ذریعه کشف شدن رازهای نهانی و بس چقر نفسیات مردم گردیده میتواند ، بی اینکه صاحبش بفهمد که پرده از روی رازهای عمیق روحش برداشته شد .

(باقی دارد)

